



بسم الله الرحمن الرحيم

روایت پنجم در حرمت قول بغیر علم

بحث در اخبار به قضایا و گزاره‌هایی بود که مورد اطمینان مخبر نیست و در آن شک وجود دارد. در اینجا علاوه بر ادله قبلی به روایاتی هم تمسک شده است که چهار روایت را بحث کردیم. رسیدیم به روایت پنجم که روایت سی و ششم باب چهارم ابواب صفات قاضی بود. این روایت مثل روایات دیگر غالباً در بحار هم آمده است. در بحار الانوار ابواب علم، باب شانزدهم و روایت سیزدهم ذکر شده که عنوان آن «النهی عن القول بغیر علم» است.

بعضی از بحث‌های سند و بحث‌های دلالتی را مطرح کردیم و در این جلسه تکمیل می‌کنیم. تفصیل روایت این‌گونه است که امام سجاد (علیه السلام) می‌فرماید: «لَيْسَ لَكَ أَنْ تَقْعُدَ مَعَ مَنْ شِئْتَ لَأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ^۱ (انعام/۶۸)».

این جمله اول است که به آیه تمسک می‌کنند. جمله دوم و سوم این است: «وَلَيْسَ لَكَ أَنْ تَتَكَلَّمَ بِمَا شِئْتَ لَأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ - وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ (إسراء/۳۶) وَلِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا قَالَ خَيْرًا فَعَنِمَ أَوْ صَمَتَ فَسَلِمَ وَلَيْسَ لَكَ أَنْ تَسْمَعَ مَا شِئْتَ لَأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا».

اطلاق آیه «لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ»

این تفصیل روایتی است که فرازی از آن در وسائل آمده بود. شاهد سخن آنجاست که فرمود: «وَلَيْسَ لَكَ أَنْ تَتَكَلَّمَ بِمَا شِئْتَ لَأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ - وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ». دو نکته در اینجا گفتیم و مرحوم علامه طباطبایی می‌فرماید: «لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» با قطع نظر از روایات، شمول و اطلاق دارد. پیروی کردن اعم است از پیروی در عمل و ترتیب آثار و یا نقل آن؛ پس شامل بحث ما هم می‌شود.

^۱- بحار الانوار ج ۲ ص ۱۱۶.



البته این بحث جای تردید است و ظاهر «لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» این است که ترتیب عملی و آثار بر آن ندهیم اما اینکه نقل آن را هم بگیرد یا نه مقداری جای تردید است ولی ایشان می‌فرمایند: اطلاق دارد که اگر این‌طور باشد، آیه بدون روایت هم دلالت دارد.

قاعده اول این است که وقتی امام حکم را معلل می‌کند، ظاهرش این است که خود آیه دلالت می‌کند و امام استدلال ظهوری می‌کند؛ نه اینکه تعمیم به نحو حکومت و مانند این‌ها انجام می‌دهد. درعین حال ما موارد زیادی هم داریم که وقتی حضرت تعلیل می‌کنند، درواقع با این تعلیل می‌خواهند تعمیم بدهند و الا ظهور نیست. علی‌رغم اینکه نظر مرحوم علامه، برای ما واضح نیست که اگر بگویند: از ظن یا از غیر علم پیروی نکنید، شامل اخبار به آن‌ها هم بشود.

عدم استفاده تحریم از خود جملات روایت

نکته دیگری که در این روایت وجود دارد این است که جملات «لَيْسَ لَكَ أَنْ تَتَكَلَّمَ بِمَا شِئْتَ» و «لَيْسَ لَكَ أَنْ تَقْعُدَ مَعَ مَنْ شِئْتَ» و یا «لَيْسَ لَكَ أَنْ تَسْمَعَ مَا شِئْتَ» اگر تنها بودند و ذیلی نداشتند، استفاده تحریم از این‌ها مشکل بود؛ برای اینکه به اطلاق این‌ها نمی‌شود عمل کرد. این‌گونه نیست که هر چه دل انسان بخواهد درست نباشد. پس اطلاق مقصود نیست.

ضابطه داشتن جملات «ما شئت» در روایت

بنابراین باید بگوییم که این جمله‌ها ناظر به این است که شرع در هر یک از این‌ها حدود و ضوابطی دارد. پس ممکن است که ظهور الزام را اخذ کنیم؛ اما ما شئت که موضوع نیست بلکه موضوع آن چیزهایی است که در بیانات و ادله دیگر تحریم شده است. مفروض این سه جمله این است که شارع در این موارد، ضوابطی دارد. درواقع روایت می‌فرماید: هر چه دلت می‌خواهد از آن چیزهایی که مخالف آن ضوابط است، حق نداری عمل کنی و تأکید می‌کند در رعایت ضوابطی که در مجالست یا تکلم یا استماع وارد شده است. این احتمال اظهر است و لازم نیست دلالت بر الزام را برداریم. می‌شود الزام را حفظ شود و ناظر به احکام دیگری باشد.



جزء موضوع بودن «ما شئت»

ماشئت موضوعیت ندارد بلکه موضوع آن چیزی است که حرام است و دلالت آن را می‌خواهد. موضوع اصلی این است که با آن کسانی که خداوند اجازه نداده حق نداری بنشین و آن چیزهایی که خداوند اجازه نداده، حق نداری بگویی و یا آن چیزهایی که خداوند اجازه نداده حق نداری بشنوی. پس ما شئت جزء موضوع است یعنی آنچه تو می‌خواهی درحالی که خدا اجازه نداده است. از قرائن این گونه می‌شود استفاده کرد.

بنابراین یک راه این است که الزام را برداریم. راه دیگر این است که اخذ به الزام و ظهور کنیم و بگوییم که این‌ها کنایه از آن یا جزء موضوع هستند. اظهر، نظر دوم است به خصوص وقتی در ذیل آن، تعلیلات را می‌بینیم.

دلالت تام این روایت بر مقصود ما

این روایت بر مقصود و مضمونی که ما اراده کردیم، دلالت تام دارد؛ یا به تنهایی یا به کمک آیه «لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ». حتی آیه هم ممکن است دلیل به شمار بیاید؛ بنابراین و لو اینکه در روایات قبلی تردیدی داشته باشیم؛ اما در این روایت تردیدی نیست، برای اینکه این اعم از این است که بخواهد به خدا نسبت بدهد یا فتوا بدهد یا بحث قضا باشد و یا در موارد عادی. شاهدش این است که این آیه مطلق است و در هر زمینه‌ای می‌تواند باشد؛ چه احکام باشد و چه موضوعات باشد.

روایت ششم در حرمت قول بغیر علم

روایات دیگری هم هست که ممکن است به آن استشهاد شود؛ مثلاً در باب شانزدهم ابواب علم بحار، دو روایت هست که از نهج البلاغه نقل شده است. یکی از آن دو، روایت چهل و دوم است و در نهج البلاغه کلمه قصار ۳۸۲ بیان شده است. حضرت علی (علیه السلام) فرموده‌اند: «لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ بَلْ لَا تَقُلْ كُلَّ مَا تَعْلَمُ»^۲. آنچه نمی‌دانی آن را نگو بلکه هر چه می‌دانی لازم نیست بگویی و آن را نگو. این روایت ششم است.

^۲ - بحار الانوار ج ۲ ص ۱۲۲.



روایت هفتم در حرمت قول بغیر علم

روایت هفتم در وصیت به حضرت امام حسن (علیه السلام) در نامه سی و یکم آمده است و فرموده‌اند: «لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ وَإِنْ قُلَّ مَا تَعْلَمُ»^۳. آنچه نمی‌دانی، آن را نگو ولو آنچه می‌دانی کم است. ظهور این دو روایت نهی است و اطلاق هم دارند و اختصاص به فتوا و احکام ندارند؛ گرچه این دو روایت سند معتبری ندارند.

تا اینجا هفت روایت را در قاعده «عدم جواز قول بما لا يعلم» عرض کردیم و اگرچه در بعضی اشکال سندی یا دلالی و یا هر دو بود؛ ولی بعضی از این ادله هم سندش تام بود و هم دلالتش بر حرمت تام بود و هم اطلاق داشتند و غیر قضا و افتا را هم شامل می‌شدند. بعضی از روایات هم که معتبر نیستند، به‌عنوان مؤید این موضوع را تقویت می‌کنند. شاید بتوان غیر از این روایاتی که در این خصوص وجود دارد، حدود ده روایت هم پیدا کرد که دلالت بر این مسئله کنند.

اگر ما شئت بود و خود این جمله، احتمالاً می‌گفتیم که حمل بر آن استحباب می‌کنیم؛ چون موضوع، عام است و نمی‌شود در آنجا قائل به وجوب شد. ولی در این سه موردی که آیه آمده است، به‌خصوص در مورد اول و دوم وقتی که موضوع را به یک آیه‌ای تعلیل می‌کند؛ یعنی موضوع آیه آن یک حکم الزامی خیلی جدی است، در این صورت این قرینه می‌شود بر اینکه این ما شئت که می‌گوید یعنی آن چیزی که محرم است ولی دلت می‌خواهد. می‌گوید که خودت را کنترل کن. به همین دلیل آن نکته را عرض کردم والا در ابتدا آن احتمال هم به ذهن می‌آمد.

حرمت قول بغیر علم در آیات

در اینجا ممکن است کسی بگوید که این بحث در آیات قرآن چگونه است؟ مرحوم علامه مجلسی در ابتدای باب شانزدهم، آیات مربوط به قول به غیر علم را نقل کرده‌اند. در این آیات، اطلاق پیدا کردن مشکل است؛ اگرچه در مورد افتا و نسبت به خداوند زیاد دارد؛ مثلاً در سوره بقره آیه ۸۰ آمده است: «تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ». در این آیه از نسبت دادن قول بما لا يعلم به خدا توبیخ می‌کند؛ ولی این خاص است.

^۳ - نهج البلاغة (للصبيحی صالح) ص ۳۹۷.



در سوره یونس آیه ۶۸ می‌فرماید: «أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» این هم مربوط به خداوند است. مورد دیگر در سوره نور آیه ۱۵ هست که می‌فرماید: «وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسِبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ».

آن دو موردی که «أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ» بود مطلق نبود؛ ولی این مورد «عَلَى اللَّهِ» نیست و در قضیه افک است که می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ» (نور/۱۱). مورد این جایی است که به کسی نسبت فحشا و منکر می‌دهد در آنجا در مورد ازواج نبی اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بوده است.

قاعده مطلق بودن آیه سوم

ممکن است کسی بگوید که این آیه سوم اطلاق دارد. آن دو آیه این‌گونه است که «تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» یک جمله و قول علی‌الله بما لا يعلم است؛ اما اینجا درست است که مورد آن همان قضیه نسبت فحشا دادن و نوعی قذف بود اما «وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسِبُونَهُ هَيِّنًا» خودش یک قاعده مطلق است. درواقع مورد را مصداقی برای این قاعده کلی قرار می‌دهد و علت توییح، آن است که به آنچه علم ندارد بر زبان جاری می‌کند.

این احتمال در این آیه سوم است برخلاف آیه اول و دوم و شاید بی‌ظهور هم نباشد. اگر ما این را بپذیریم آن‌وقت برای این قاعده، علاوه بر آیه «لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» بنا بر استظهاری که مرحوم علامه داشت، این آیه هم شاهد می‌شود.

درنتیجه تا اینجا به‌غیر از آن هفت روایت، دو آیه هم پیدا کردیم؛ یکی آیه پانزده سوره نور و دیگری آیه ۳۶ سوره اسراء. البته هر دو با احتمال است ولی احتمال آیه سوره نور قوی‌تر است و ظهور بهتری دارد.

استشهاد به آیه چهارم

در سوره جاثیه آیه ۲۴ خداوند می‌فرماید: «وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ». ممکن است کسی به این آیه استشهاد کند و بگوید: خداوند اخبار به چیزی که به آن علم ندارند را توییح می‌کند.



اشکال در اینجا این است که ممکن است اینجا همان بحث اعتقاد باشد؛ یعنی «قالوا» در اینجا یعنی اینکه رأی و نظرشان این است و اعتقاد به این دارند که «مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا» درحالی که علم به این ندارند. بحث ما اعم از این است و ممکن است اخبار دهد ولی اعتقاد نداشته باشد. شک هم دارد و با شک اخبار کند. مگر اینکه کسی ظهور قالوا را بگیرد.

احتمال دیگری که از روز اول به ذهن بنده آمده و تابه حال فقط یک شاهد نهایی برای آن پیدا کرده‌ام این است که ادله‌ای که افترا می‌گوید، اعم است از اینکه چیزی که می‌داند نیست، نسبت دهد یا چیزی که شک دارد به کسی نسبت بدهد. البته تا آنجا که لغت هست، مقداری دشوار است که بگوییم: مفهوم لغوی این را می‌گیرد.

جمع‌بندی بحث

تا اینجا جمع‌بندی بحث این است که اسناد و اخباری است که شک دارد ولی به شکل جازم خبر می‌دهد و قصد اخبار هم کرده است، حکم این حرام است و دلیلش هم سه آیه آخر شد که عرض کردیم؛ اگرچه در هرکدام ممکن است به نحوی اشکال بشود به جز آیه سوره نور که دلالتش قوی‌تر است.

در روایات هم حدود هفت روایت را نقل کردیم و بعضی از آن‌ها قابل استناد و استشهاد بود. حکم عقل هم در حد مذمومیت وجود دارد و نه در حد حرمت. عقل به طور مستقل مذمومیت چیزی را که نمی‌داند به طور جازم آن را اخبار کند این را می‌فهمد. این در حد کراهت و مذمومیت است نه در حد تحریم و الزام؛ بنابراین در کراهت و اخبار به چیزی درحالی که به آن علم ندارد شکی نیست بلکه لا یبعد که حرام هم باشد. اگر این را بپذیریم، خودش حکم و قاعده جدیدی می‌شود و باید از باب کذب جدا کرد.

نکات بحث

نکته اول: حرمت‌های موجود در این اخبار

در این اخبار دو حرمت وجود دارد:

۱: حرمت از باب مدلول التزامی آن که درواقع مدلول التزامی این جمله‌ها این است که من اعتقاددارم درحالی که او اعتقاد ندارد.



۲: حرمت از حیث مدلول مطابقی آن که آن هم از این روایات استفاده می شود؛ یعنی ادله ای که خود آن جمله مطابقی را تحریم می کند؛ بنابراین موضع دو حرمت است.

نظیر این در همه خبرهای کاذب هم هست. در همه خبرهای کاذب درواقع یک کذب روی مدلول مطابقی است و یک کذب هم روی مدلول التزامی است. لذا مثل خود کذب که مشتمل بر دو کذب است، اینجا هم مشتمل بر دو حرمت است.

خبر کذب که می گوید، این دو گناه دارد؛ برای اینکه یک کذب مطابقی دارد و یک کذب التزامی. خبر بما لا يعلم هم دو کذب نیست بلکه دو حرمت است: یک حرمتش از باب اخبار بما لا يعلم است و حرمت دیگرش از باب اخبار کذب به مدلول التزامی است.

ممکن است قرینه ای باشد که شخص اعتقاد ندارد ولی درعین حال قصد حکایتش را کرده است. در اینجا نیز کذب است ولی مدلول التزامی ندارد؛ بنابراین در کذب های خبری، دو کذب هست که ملازم نیستند و گاهی هر دو و گاهی یکی است. در اخبار ما لا يعلم هم موضوع مستقلی است با قطع نظر از کذب البته در کنارش اخبار التزامی هم وجود دارد که در آن کذب هم جریان و سریان دارد.

نکته دوم: عام بودن اخبار بما لا يعلم

اخبار بما لا يعلم اعم است از اینکه آن امر غیر معلوم مظنون باشد به ظن غیر معتبر یا محتمل باشد و یا موهوم باشد. ما لا يعلم در اینجا یعنی آنچه حجتی بر آن ندارد. این قاعده عام است.

نکته سوم: عام بودن معنای علم در «لا يعلم»

علمی که در اینجا گفته شده و در آیه یا جاهای دیگر آمده، این همان چیزی است که معتبر و مقصود است که اعم است از علم به معنای استدلالی و برهانی یا ظنون و اماراتی که معتبر هستند.

نکته چهارم: موضوعیت داشتن عدم معلومیت برای حرمت

عدم معلومیت در اینجا برای حرمت، موضوعیت دارد و کار به این ندارد که درواقع مطابق باشد یا نباشد؛ بنابراین اگر بعداً کشف شود که او با شک این اسناد جازم را داده است و معلوم شود که این با واقع مطابق است، بازهم



مرتکب خلاف شده است؛ مثل اینکه در باب فتوا و قضا می‌گویند که اگر کسی بر اساس ظنون و ادله‌ای که به آن علم نداشت و حجت نبود فتوایی داد ولی اتفاقاً با واقع مطابق بود، مرتکب گناه شده است.

ظاهر ادله می‌گوید: چیزی را که علم نداری خبر بدهی، اصل موضوعیت است. درجایی که اصل در عناوین، خودش موضوع است، حمل آن بر طریقت، قرینه خاصه می‌خواهد.

علت تأکید ما این است که اینجا ممکن است کسی احتمال بدهد و بگوید که این به خاطر این است که با واقع مطابق نیست. این احتمال خلاف ظاهر و اصل اولیه است که خود آن عنوان موضوعیت دارد. اینجا یک قرینه خاصی هم داریم و آن اینکه این اشکالی که در این اخبار بما لا یعلم بود غیر از کذب بود.

اگر کذب بود ممکن بود بگوییم اصل قصه این است که با واقع مطابق باشد یا نباشد؛ ولی این یک موضوعیتی دارد که فراتر از کذب و مستقل از کذب است. لذا بعید نیست که اینجا به حرمت قائل بشویم ولو با واقع هم مطابق باشد. این مبحث شانزدهم در ذیل امر قضا بود که مرحوم امام مطرح کرده‌اند.

بحث در این است که چیزی که نمی‌داند می‌خواهد بگوید. اصلاً مفروض این است که مجهول است؛ یعنی ممکن است مطابق باشد و ممکن است مطابق نباشد. ولی باز هم ادله اطلاق دارد.

اینجا در حدی است که ممکن است یک نوع اطلاق مقامی هم درست کنیم و بگوییم یک چیزی که می‌توانست مطابق باشد و می‌توانست مطابق نباشد، مطلقاً می‌گویند که حرام است. معلوم می‌شود که مطابقت در این دخیل نیست. شاید فی‌الجمله قرینیتی بر این مسئله داشته باشد.